

تقدیم به یاد بی بدیل پدر

مترجم

ساختار طبقاتی جامعه‌ی روسیه

کنادی زیوگانف

برگردان: خسرو باقری

برای درپیش گرفتن سیاستی درست و دقیق، باید جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کنیم، به صورتی علمی بشناسیم و درک کنیم. این نکته بارها در بحث‌های حزبی مطرح شده و در کنگره‌ی دهم هم، مورد توجه جدی قرار گرفته است. در ارتباط با رهنمودهای کنگره‌ی دهم، یکی از مسایل مهم که باید به آن پرداخته شود، ارایه‌ی تحلیل همه‌جانبه از ساختار اجتماعی - طبقاتی کشور ما روسیه است. باید تعیین کرد که تکیه‌گاه کمونیست‌ها کدام طبقات، اقشار و گروه‌های اجتماعی هستند. بدون آگاهی از این مطلب، حرکت ما، گام گذاشتن در تاریکی است. لازم به یادآوری است که دانشمندان علوم اجتماعی اتحاد شوروی در زمان خود برای تحلیل طبقاتی اتحاد شوروی به‌عنوان یک کشور صنعتی بزرگ، به‌کوشش گسترده‌ای دست زدند. از آغاز نیمه‌ی دوم دهه‌ی شصت میلادی تا نیمه‌ی دهه‌ی هشتاد، بحث‌های گسترده‌ی علمی و آکادمیک حول مرزهای طبقه‌ی کارگر و در عین حال ساختار اجتماعی جامعه‌ی شوروی انجام شد. دگرگونی‌های نوین در گرایش‌های سیاسی جهان به‌ویژه گسترش نفوذ چپ از جمله در فرانسه در تحولاتی که آن را «تابستان گرم» می‌خوانند؛ انگیزه‌ی نیرومند این پژوهش‌ها بود. در سال‌های دهه‌ی هفتاد، در کشورهای غربی، فضای سیاسی به‌سوی چپ‌گرایش بیش‌تری یافت. «انقلاب میخک» در پرتغال، سقوط دیکتاتوری فرانکو در اسپانیا و موفقیت بی‌نظیر کمونیست‌های ایتالیایی در انتخابات این

کشور، از جمله مهم‌ترین رویدادهایی بودند که مورد توجه علوم اجتماعی اتحاد شوروی قرار گرفتند و همزمان با تحلیل رویدادهای کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری، ساختار اجتماعی و طبقاتی جامعه‌ی ما و دیگر کشورهای سوسیالیستی هم مورد مطالعه و تحلیل قرار گرفت.

اما اینک پس از، از هم پاشیدن اتحاد شوروی سوسیالیستی، گسترش فزاینده‌ی بحران اجتماعی و افت سطح علمی و آکادمیک جامعه، با کمال تأسف این مطالعات از دستور کار مراکز علمی کشور کنار گذاشته شده است. اما اهمیت انجام چنین پژوهش‌هایی نه تنها از میان نرفته، بلکه افزایش هم یافته و هم‌اکنون به‌عنوان مسأله‌ای بنیادین مطرح است.

اکنون کمونیست‌های روسیه درک می‌کنند که مبارزه‌ی حزب در آینده بدون شناخت و درک ژرف تغییراتی که «در ساختار طبقاتی جامعه شکل گرفته و می‌گیرد، با پیروزی همراه نخواهد بود. لنین می‌گفت: در عرصه‌ی فعالیت اجتماعی بدون درک ساختار طبقاتی جامعه، حتا یک گام نیز نباید برداشت، تنها با درک ساختار طبقاتی و روند تغییرات آن است که، چشم‌انداز آینده، گرایش‌های بنیادین در رشد اقتصادی و سیاسی کشور، و آن گرایش اصلی که سمتگیری آینده را تعیین می‌کند، مشخص می‌شوند. این گرایش اصلی است که وظایف، جهت‌گیری و چگونگی مبارزه‌ی هر فعال اجتماعی آگاه را تعیین می‌کند...». کوشش من در این مقاله این است که حداقل، «چارچوب» این پژوهش را ترسیم کنم.

در روسیه‌ی امروز، قشر فوقانی جامعه‌ی بورژوازی تکوین یافته است. این طبقه تا پنج درصد جامعه را تشکیل می‌دهد. بورژوازی در امر سازماندهی خود، از دیگر طبقات اجتماعی، آگاهانه‌تر عمل می‌کند. این طبقه توانسته است اتحادیه‌های صنفی، باشگاه‌های گوناگون، تشکیلات نیرومند و امکانات رفاهی ویژه‌ی خود را به‌وجود آورد. بورژوازی از همه‌ی این امکانات برای دفاع از منافع طبقاتی خود استفاده می‌کند. بورژوازی روسیه‌ی معاصر توانسته است تا خود را به‌مثابه‌ی یک طبقه‌ی مستقل سازماندهی کند و هدف‌ها و وظایف خودخواهانه‌ی خویش را درک کند.

اتحاد با این طبقه‌ی اجتماعی - به‌مثابه‌ی طبقه - برای ما در عمل غیرممکن است. طبیعی است که نباید اقدامات مشترک و محدود به‌این یا آن نماینده‌ی این طبقه را از نظر

دور داشت. این طبقه‌ی اجتماعی در کل، خصلت ضدملی وابسته دارد و از لحاظ سیاسی روانی با جنبش میهن پرستانه‌ی کشور پیوندی ندارد. توده‌های خلق در مبارزه با این طبقه باید خواستار ملی کردن دارایی‌های آنها و نیز قطع دست آنها از فروش جنگل‌ها و زمین‌ها شوند.

در قطب دیگر جامعه، یعنی در پایین‌ترین بخش‌های آن، یک قشر حاشیه‌ای و لومپن شکل گرفته است. این قشر از زندگی واقعی توده‌های مردم دور شده است. ویژگی آشکار این قشر آن است که با شرایط حقارت‌آمیز خود کنار آمده، با آن پیوند یافته و دیگر تمایلی به تغییرات اجتماعی ندارد. این قشر نه تنها از تغییر و دگرگونی می‌هراسد بلکه به دفاع از وضع موجود پرداخته است. تحلیل‌گران اجتماعی، این قشر اجتماعی را، ده تا پانزده درصد جمعیت کشور تخمین می‌زنند.

آشکار است که این قشر با توجه به موقعیتی که کسب کرده است؛ تمایلی به همکاری با ما ندارد. این قشر به‌ویژه در انتخابات، از حکومت و نامزدهای آن حمایت می‌کند. تحلیل‌گران اجتماعی حتا در دوران «بوریس یلتسین» دریافته بودند که حامیان یلتسین و حزب‌ها و سازمان‌های طرفدار او به‌طور عمده در میان دو گروه اجتماعی قرار دارند: ثروتمندترین و فقیرترین بخش‌های جامعه، تجربه‌های مبارزاتی نشان می‌دهد که این قشر یعنی لومپن‌ها، از مبارزان راه عدالت اجتماعی که به دفاع از حقوق اجتماعی آنها برخاسته‌اند؛ حمایت نمی‌کنند. آنها از اقشار و طبقاتی دفاع می‌کنند که به اصطلاح «زرنگ» بوده، موفق شده و ثروت بیشتری کسب کرده‌اند. گرایش اصلی لومپن پرولتاریا، به‌طور دقیق به سمت قشر فوقانی بورژوازی کشور ماست.

برای آن که بتوانیم این قشر به لحاظ اجتماعی محروم را به سمت خود بکشیم، نمایش قدرت، اراده و برتری معنوی ضروری است. این قشر همواره دنباله‌رو است و به همین دلیل تنظیم مناسبات اجتماعی با این قشر شکل ویژه‌ای دارد. در این رابطه شناخت ویژگی‌های روحی - روانی آنها دارای اهمیت بسیاری است. برای ما کمونیست‌ها کار در این عرصه تا حدودی نامانوس و دشوار است. باید در فعالیت‌های کلیشه‌ای گذشته تجدیدنظر کرد، اما نباید فراموش کرد که کار در این عرصه ضروری است و باید با پیگیری و قاطعیت در آن گام گذاشت.

بین این دو بخش اجتماعی - یعنی بخش فوقانی بورژوازی و اقشار لومپن - بخش‌های

دیگری نیز وجود دارند که در شرایط بی‌ثباتی و ناپایداری قرار دارند. این وضعیت تداوم نخواهد یافت و این بخش‌ها، جذب این یا آن بخش خواهند شد. اما روند شکل‌گیری «طبقه» کند است. «تکان‌ها» و «آتش‌فشان»‌های اقتصادی و سیاسی بر این روند تاثیر منفی دارند. به‌طور مثال شخصی را در نظر می‌گیریم که از یک طرف از محل کارش در یک موسسه یا شرکت در حال اخراج است، اما در شرکت خصوصی دیگری به‌صورت روزمزد و یا پیمانکاری کار می‌کند و در عین حال برای گذران امور زندگی و تامین هزینه‌ی خانواده به کار تجارت خُرد هم دست می‌زند. یعنی او در یک زمان در سه نقش اجتماعی ظاهر می‌شود.

این سه نقش اجتماعی، سه ساختار روحی - روانی گوناگون را که به کلی با هم متفاوت هستند؛ در او پدید می‌آورند. حزب در برخورد با چنین انسان‌هایی باید بر کدام یک از این ساختارها تکیه کند؟ کدام یک از این سه شخصیت در آن‌ها مهم‌تر و کلیدی‌تر است؟ به نظر من در بسیاری از شکست‌های انتخاباتی حزب ما عدم درک این پدیده بسیار موثر بوده است. در واقع ما نمی‌توانستیم آدرس‌های درست اجتماعی و روانی طبقات و اقشار اجتماعی گوناگون را تشخیص دهیم. بنابراین در شرایط حاضر، برای ما کمونیست‌ها نه تنها درک درست از ساختار طبقاتی جامعه ضرورت دارد، بلکه شناخت درست گرایش توده‌ها و از همه مهم‌تر گرایش‌ها و تمایلات طبقات و اقشار اجتماعی گوناگون، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

زمینه‌های اجتماعی و طبقاتی جامعه‌ی ما سخت متغیر و شناور است. برنامه‌ی سیاسی حزب ما باید مبتنی بر این شرایط، متغیر و شناور باشد. این نوع برنامه‌ریزی دشوار است و ما آن را بارها تجربه کرده‌ایم. بارها پیش آمده که در برنامه‌ی خود نزدیکی با این یا آن طبقه‌ی اجتماعی را - که فکر می‌کردیم منافع آن‌ها را هم تامین می‌کند - شکست‌خورده و نتوانسته‌ایم تاثیر بنیادین خود را باقی بگذاریم.

طبقه‌ی کارگر روسیه‌ی معاصر

وقتی درباره‌ی طبقه‌ی کارگر، پرولتاریا یا زحمتکشان صحبت می‌کنیم؛ نباید از یاد ببریم که این مقوله‌های اجتماعی - طبقاتی، در شرایط معین تاریخی تعریف می‌شوند. منافع، روحیات و رفتار آن‌ها در دوران‌های مختلف، متفاوت و گوناگون است. به‌ویژه

زمانی که کشور نه تنها در دوران گذار، بلکه در دوران فاجعه باری به سر می‌برد، که اکنون برای روسیه پیش آمده است.

لازم است که شرایط آغاز دهی دوم سده بیستم را به یاد آوریم: در نتیجه‌ی جنگ جهانی اول و جنگ داخلی، صنایع کشور به کلی نابود شده بود. نه تنها کارگران صنعتی، بلکه حتا کارگران ساده هم در نتیجه‌ی بحران دوران جنگ، و برای گریز از گرسنگی پراکنده شده و یا بی‌طبقه شده بودند. لنین در آن سال‌ها نوشت: «پرولتاریا مجبور شده است که از راه‌های غیرپرولتاری که ارتباطی به صنعت ندارد، کسب درآمد کند. پرولتاریا به شیوه‌های خرده‌بورژوازی، به‌احتکار، سرقت و تشکیل کارگاه‌های کوچک به‌کمک همکاران خود، روی آورده است... خطر عمده‌ای که اقتصاد کشور و کلیت نظام شورایی آن را تهدید می‌کند. همین است.» و بلشویک‌ها وقتی به قدرت رسیدند در عمل فاقد آن پایگاه اجتماعی - یعنی طبقه‌ی کارگر - بودند. تناقض شگفتی است و البته تاریخ از این تناقض‌ها بسیار در آستین دارد.

به همین دلیل وقتی رهبری کشور، سیاست صنعتی کردن کشور را در پیش گرفت؛ تنها در پی ایجاد صنایع بزرگ، رشد آن‌ها و از این مسیر نجات اقتصاد کشور نبود، بلکه در عین حال و با همان اهمیت، تشکیل و احیای دوباره‌ی طبقه‌ی کارگر را تعقیب می‌کرد. و البته این وظیفه را با موفقیت و سرفرازی به‌انجام رساند. فکر می‌کنم هم اکنون نیز انجام چنین وظیفه‌ای در برابر ما قرار دارد. یعنی حزب باید پس از کسب حاکمیت کشور، بار دیگر به‌احیا و ساماندهی طبقه‌ی کارگر اقدام کند.

در شرایط حاضر، ارزیابی از طبقه‌ی کارگر روسیه‌ی معاصر، دشوار است و تنها می‌توان به کلیات بسنده کرد. از نظر کلی پرولتاریای صنعتی کشور، به‌شدت کاهش یافته است. در عین حال، در میان این طبقه سه گروه را می‌توان تشخیص داد:

۱- کارگران آریستوکرات یا یقه سفید که به‌طور عمده در بخش‌های نفت، گاز و دیگر صنایع مربوط به صادرات کشور فعالند. این گروه تا حدود زیادی از رفاه برخوردارند و به‌این خاطر وحشت دارند که موقعیت خود را از دست بدهند. این گروه از کارگران در مبارزات اجتماعی فعال نیستند و از نظر سیاسی هم تحت رهبری بورژوازی قرار دارند. راه‌ها و روش‌های کار با این گروه از کارگران از وظایف درجه اول حزب ماست.

۲- کارگران شرکت‌ها، موسسه و کارخانه‌هایی که از هرج و مرج حاکم بر کشور در

پانزده سال اخیر، جان سالم به‌در برده‌اند، اما همواره در مرز ثبات و بی‌ثباتی قرار داشته‌اند. حزب ما با این بخش از کارگران مناسبات بهتری داشته است.

۳- در گروه سوم کارگران و زحمتکشان واحدهای تولیدی قرار دارند. در این بخش نیروی اعتراضی بالقوه‌ای وجود دارد. از لحاظ عینی این «سومی‌ها» یعنی پرولتاریای صنعتی هم از جهت منافع و هم از جهت روحیه مبارزه‌ی اجتماعی، بیش از سایر بخش‌ها به کمونیست‌ها نزدیک است. اما با کمال تأسف ما همواره نتوانسته‌ایم با این توده‌های انقلابی و پرشور رابطه و زبان مشترک پیدا کنیم. با خیزش‌های انقلابی آن‌ها، ما به‌طور عمده، به‌صورت غیرفعال برخورد می‌کنیم. نمی‌توانیم آن‌ها را به‌روش مبارزه‌ی خود متقاعد کنیم و باید با صراحت اعتراف کنیم که قادر به رهبری جنبش این بخش از طبقه‌ی کارگر نیستیم. باید در این رابطه مطالب بسیاری بیاموزیم و به‌فعالیت گسترده‌ای در میان آن‌ها دست بزنیم. در حاشیه‌ی طبقه‌ی کارگر، اقشار دیگری هستند که با هسته‌ی اصلی آن پیوند دارند. لنین‌گاہ آن‌ها را «مهندس پرولتر» می‌نامید و تاکید می‌کرد که: «سرمایه‌داری، سرمایه‌داری نبود، اگر پرولتاریای «خالص» آن را گروه‌ها و اقشار دیگری که در حال انتقال از آن یا ورود به آن هستند، احاطه نمی‌کرد.»

اگر بگوییم که «حاکمان کنونی روسیه» برای آن که زمینه‌های اجتماعی و طبقاتی بازگشت کمونیست‌ها به حاکمیت را نابود کنند، آگاهانه به‌غارتگری اقتصاد کشور، پرداخته‌اند، به‌هوش این حاکمان بیش از اندازه بها داده‌ایم، اما واقعیت این است که هرج و مرج حاکم بر اقتصاد کشور در پانزده سال گذشته که حاکمان کنونی مسوول مستقیم آن هستند؛ پیامدی جز این نداشته است. به‌همین دلیل، مبارزه برای شکل‌گیری تکیه‌گاه طبقاتی حزب کمونیست فدراسیون روسیه، و مبارزه با رژیم برای تغییر بنیادین کشور، از یک‌دیگر جدایی ناپذیرند.

نتیجه می‌گیریم که کمونیست‌ها، باید طبقات و اقشاری را که تکیه‌گاه آن در مبارزات سیاسی و اجتماعی محسوب می‌شوند؛ به‌طور دقیق تعیین کنند. به‌نظر ما، تولیدکنندگان جامعه در هسته‌ی مرکزی این طبقات و گروه‌ها قرار دارند. اینان با فعالیت فیزیکی فکری خود، ارزش‌های مادی و معنوی را می‌آفرینند و در اختیار مردم قرا می‌دهند. به‌نظر ما این هسته‌ی مرکزی، ۴۵ تا ۵۵ درصد جامعه‌ی ما را در برمی‌گیرد، اما مساله این است که اینان هنوز طبقه نیستند. حداقل به‌این دلیل که جایگاه آن‌ها در تقسیم کار اجتماعی هنوز

مشخص نشده است، زیرا چنانچه گفته شده بخش عمده‌ی زحمتکشانشان در زندگی روزمره‌ی خود در جامعه‌ی روسیه، بنا بر ضرورت، نقش‌های اجتماعی متفاوتی را همزمان ایفا می‌کنند.

کمونیس‌ت‌ها و دهقانان

تعیین ماهیت بغرنج اجتماعی دهقانان در شرایط حاضر روسیه، بسیار دشوار است. آشکار است که نظام کالخوز - ساوخوز از هم پاشیده و اینان دیگر کارگران ساوخوزهای اتحاد شوروی نیستند. البته نظام کشاورزی غربی هم هرگز در روسیه پا نگرفت و خیلی زود آشکار شد که سرابی بیش نبوده است. تا پایان دهه‌ی ۹۰، دهقانان روسیه، همچنان در حال و هوای دوران اتحاد شوروی بودند و از همان ارزش‌ها و سمت‌گیری‌ها حمایت می‌کردند، بنابراین پیوند گسترده‌ای با حزب کمونیست روسیه داشتند. اما به تدریج بخش اعظم آن‌ها، با وضعیت تازه کنار آمدند. با این همه، مساله‌ی دهقانان برای کمونیست‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. منافع اجتماعی و اقتصادی ما با دهقانان به‌طور کلی هماهنگ است و از ارزش‌های اخلاقی به تقریب یکسانی برخورداریم. در سال‌های اخیر، نظام حاکم موفق شد که در جنبش دهقانی انشعاب ایجاد کند و امکان همکاری و پیوند ما را با این جنبش تضعیف کند. حزب باید بکوشد که مناسبات گذشته را تجدید یا مناسبات نوینی را برقرار کند.

بوروکراسی، «گارد طبقاتی» رژیم

قشر دیگری که در شرایط حاضر، اهمیت یافته است، کارکنان دستگاه دولتی هستند. این قشر در واقع نقشی در کنترل و رهبری روندهای تولیدی کشور ندارد و با تولید، توزیع و حیات فرهنگی مردم بیگانه است. این قشر، کشور را غارت می‌کند، و در عوض بازدهی ندارد. این بخش پایگاه اجتماعی رژیم محسوب می‌شود که به خاطر منافع انگلی‌اش، وابسته به حساب می‌آید، به همین دلیل رژیم می‌کوشد تا به‌طور مصنوعی، این پایگاه خود را تقویت کند و گسترش دهد. در واقع رژیم با گسترش این قشر به حساب مردم، پایگاه اجتماعی و سیاسی خود را، تحکیم می‌بخشد.

اما کارمندان خرده‌پا، معلمان، پزشکان، کارکنان بخش دانش کشور و... که از بودجه‌ی

دولت استفاده می‌کنند، از مقوله‌ی دیگری هستند و در واقع پرولتاریای غیرصنعتی کشور به حساب می‌آیند. این گروه از جامعه به طور عمده از احزاب وابسته به دولت حاکم حمایت می‌کنند. همه می‌دانند که در آخرین انتخابات «دومای» روسیه، از طرف احزاب وابسته به دولت فشار شدیدی به این افشار از جمله معلمان و مدیران مدارس وارد شد تا به حمایت از دولت بپردازند. و البته مقاومت در مقابل چنین فشاری، آسان هم نبود. مبارزه‌ی کمونیست‌ها برای جداکردن این بخش از جامعه از ساختار حکومتی، وظیفه‌ای دشوار و طولانی است که باید فعالانه در جهت تحقق آن گام برداشت.

به طور کلی، آنچه گفتیم، ارزیابی مختصری بود از ساختار اجتماعی و طبقاتی جامعه‌ی روسیه. این ارزیابی نشان می‌دهد که حزب باید برای جلب ۶۰ تا ۷۰ درصد جامعه که به کار خلاق و آفرینشگر در بخش‌های فیزیکی و فکری مشغولند، تلاش کند. مساله‌ی مهم این است که چگونه با این توده‌ها زبان مشترک پیدا کنیم و برای آن‌ها «خودی» شویم.

اما بحث مهم دیگر مربوط به اقشاری است که از لحاظ اقتصادی فعال نیستند. این بخش که یک سوم جامعه را تشکیل می‌دهد، نیروی عظیمی است که برقراری تماس با آن کار چندان آسانی نیست. رژیم حاکم به‌ویژه فعالیت خود را روی این قشر متمرکز کرده است.

از لحاظ روانی، رژیم پوتین بر حمایت دو گروه اجتماعی تکیه دارد: گروه اول کسانی هستند که لیبرال‌های حاکم، آن‌ها را به صورت تحقیرآمیزی «محتاج» می‌خوانند؛ بازنشستگان و شرکت‌کنندگان در جنگ میهنی و بنای نوین ساختمان کشور در این زمره‌اند. این گروه نه تنها «محتاج» نیستند، بلکه در واقع این جامعه است که به آن‌ها بدهکار است. با وجود کار و مبارزه‌ی آن‌ها بود که میهن در جنگ پیروز و دوباره ساخته شد؛ تحصیل و بهداشت رایگان و پرداخت حقوق بازنشستگی امکان‌پذیر شد. حق طبیعی این بخش از جامعه است که امروز از حقوق اجتماعی خود بهره‌مند شود و زندگی شرافتمندانه داشته باشد. روشن است که جامعه‌ی بورژوازی کنونی روسیه، این خواست‌ها را عملی نکرده و نخواهد کرد. رژیم با «کمک‌های» جزئی، این گروه اجتماعی را از طرفی اغوا و از طرف دیگر زیر فشار قرار می‌دهد. رژیم پوتینی با این شیوه‌ها، از این بخش جامعه، در واقع «باج» می‌گیرد. در ده سال گذشته، به خاطر

مبارزات حزب کمونیست فدراسیون روسیه و دیگر نیروهای چپ میهن پرست، برخی از دستاوردهای سوسیالیسم شوروی از جمله در زمینه‌هایی چون تحصیل، بهداشت و تامین اجتماعی حفظ شده، اما با کمال تأسف اکثریت مردم فکر می‌کنند که این امتیازها، نتیجه‌ی «بخشش‌های» حاکمیت موجود است. این بخش از جامعه، با این تصور به حمایت از پوتین ادامه می‌دهند؛ در حالی که در رژیم پوتین بوده که بی‌رحمانه‌ترین تجاوزها به حقوق کهن سالان، کودکان و زنان صورت پذیرفته است.

گره دومی که رژیم پوتین بر حمایت آن‌ها تکیه می‌کند؛ جوانان زیر ۱۸ سال هستند، رژیم به شدت در جهت دست‌آموز و رام کردن آن‌ها می‌کوشد. هدف رژیم شست و شوی مغزی آن‌ها، آزاد گذاشتن آن‌ها برای انجام هرکاری و ایجاد انگیزه برای کسب «پول راحت» از هر طریق است. نباید به رژیم این امکان را داد. مبارزه برای جلب جوانان وظیفه‌ای بسیار دشوار اما با اهمیت است.

در باتلاق خرده بورژوازی

به‌طور کلی، در سال‌های، «پرسترویکا» و «اصلاحات»، طبقه‌ی نوین و گسترده‌ی «خرده‌بورژوازی» شکل گرفت یعنی کارفرمایان خرده‌پا، پیشه‌وران، واسطه‌ها و افرادی با مشاغل خاص و حیرت‌انگیز. این طبقه‌ی اجتماعی، از آزادی فعالیت‌های تجاری بهره‌مند و از آن خرسندند؛ اما منافع اصلی این «آزادی» به جیب آن‌ها نمی‌رود. بلکه این طبقات و گروه‌های اجتماعی بورژوازی و وابسته به حکومت هستند که از آن بیش‌ترین بهره را می‌برند. این طبقه به‌طور کلی در مرز بی‌طبقه شدن قرار داد. تفاوت این خرده‌بورژوازی جدید با خرده‌بورژوازی سنتی در آن است که از دست دادن استقلال اقتصادی آن‌ها به منزله‌ی تبدیل آن‌ها به کارگران مزدبگیر نیست. می‌توان به‌روشنی گفت که در روسیه‌ی امروز، آن ساختار تولیدی که می‌توانست خرده‌بورژوازی پرولتر شده را به‌خود جذب کند، دیگر وجود ندارد. بنابراین در شرایط حاضر، ستمگیری خرده‌بورژوازی در کشور ما پرولتریزه شدن نیست، بلکه ورشکستگی و بی‌طبقه شدن است. علت وابستگی شدید این طبقه به رژیم حاکم، خوش خدمتی و تزلزل آن در مبارزه‌ی سیاسی اجتماعی را باید در این دلیل جست. رژیم، موقعیت کنونی خرده‌بورژوازی را می‌شناسد و از آن در جهت منافع خود استفاده می‌کند.

خرده‌بورژوازی هم از تسلط اقتصادی رژیم غارتگر آسیب می‌بیند و هم از خودسری‌های دیوان سالاری حاکم. از طرف دیگر، خرده‌بورژوازی به‌خاطر موقعیت اجتماعی و اقتصادی خود، به‌طور دایم بین حاکمیت و نیروهای پیشرو جامعه در نوسان است.

ما کمونیست‌ها باید بیاموزیم که نه همراه با آن‌ها، بلکه به‌خاطر آن‌ها مبارزه کنیم. باید با شکیبایی و پیگیری، ماهیت شرایط را برای آن‌ها تحلیل و تضاد منافعی با منافع طبقه‌ی حاکم را روشن کنیم. ما باید در اموری مانند کاریابی، اسکان، خدمات پزشکی، تحصیل و کسب تخصص و در مواردی که به‌کمک و حمایت حقوقی نیاز دارند، به‌کمک آن‌ها بشتابیم و در سازماندهی آن‌ها کوشا باشیم. خرده‌بورژوازی عاقل است. زندگی به‌آن‌ها آموخته که منافع و سود شخصی خود را در درجه‌ی اول اهمیت بدانند. به‌همین دلیل امکان تغییر آن‌ها آسان نیست. باید با روش‌های خاص، مناسبات خود را با آن‌ها تنظیم کنیم. باید برای آن‌ها «خودی»، لازم و مفید باشیم. تنها با این روش است که می‌توانیم در مبارزات - از جمله در مبارزات انتخاباتی - روی حمایت آن‌ها حساب کنیم.

حزب کمونیست و زحمتکشان سده‌ی بیست و یکم

اما امروزه، در دستور کار کمونیست‌ها، وظیفه‌ی مهم دیگری قرار دارد. این وظیفه عبارت است از همکاری با گروه نوینی از زحمتکشان که محصول مرحله‌ی کنونی انقلاب علمی و فنی هستند. پرولتاریای کامپیوتری، و کارکنان بخش خدمات که در جامعه‌ی پسا صنعتی، اکثریت توده‌های مردم را تشکیل خواهند داد؛ از این زمره‌اند. در سال ۱۹۹۶، در اسناد یکی از پلنوم‌های حزب کمونیست فدراسیون روسیه در مورد پیشنهادان جامعه‌ی طبقاتی معاصر و پرچمداران ترقی اجتماعی که بیان‌کنندگان منافع کل خلق خواهند بود؛ آمده است؛ «اینان عبارتند از ۱- دانشمندان، طراحان، تکنسین‌ها، مدیران، کارگران متخصص که در فعالیت‌های آنان، کار جسمی و فکری به‌صورتی هماهنگ تلفیق یافته است. ۲- تولیدکنندگان محصولات برنامه‌ریزی شده که تامین‌کننده‌ی عملکرد سیستم تولیدی و زیربنای جامعه هستند. در فعالیت این گروه از زحمتکشان، علم، تحصیلات و سطح بالای رشد، نقش اصلی را ایفا می‌کند. ۳- تمام اقشاری که در باز تولید خود انسان، به‌مثابه‌ی کار و حیات اجتماعی، نقش دارند؛ مریبان،

معلمان، استادان دانشگاه‌ها، پزشکان و... از زمره‌ی این گروه اجتماعی هستند. این بخش از جامعه، به معنای واقعی کلمه تولیدکننده‌ی نیروی انسانی است.» در پایان این سند آمده بود: «در مقابل دیدگان ما طبقه‌ی کارگر نوین شکل می‌گیرد: طبقه‌ی کارگر سده‌ی بیست و یکم.»

تجربه‌ی ۲۰ ساله‌ی اخیر جهان نشان می‌دهد که این مشاغل نوین از دو ویژگی اجتماعی مهم برخوردارند: از یک طرف مزد می‌گیرند، و در ساختارهای تولیدی که چندان ثباتی ندارند، جمع می‌شوند و از طرف دیگر، به ظاهر در هیچ قشر و گروه اجتماعی جای ندارند و تعریف نمی‌شوند. آن‌ها از تحصیلات مناسبی برخوردارند، و به صورت فردی کار می‌کنند. این مساله جهان‌بینی ویژه‌ی آن‌ها را به وجود می‌آورد که از مشخصه‌های آن بیگانه بودن با همکاران خود و عدم ایجاد همبستگی بین آن‌هاست.

البته روند رشد پیشرفت اقتصادی، دیر یا زود، روند اجتماعی شدن و تشکیلاتی شدن آن‌ها را در انجمن‌های صنفی، ایجاد خواهد کرد و در واقع روند تبدیل آن‌ها از «طبقه‌ی درخود» به «طبقه برای خود» آغاز خواهد شد. وجود این روند عینی به معنای آن نیست که جنبش کمونیستی باید تنها منتظر انجام خودبه‌خودی این فرایند در مورد پرولتاریای معاصر باشد.

بله واقعیت این است که این گروه اکنون نسبت به مسایل سیاسی بی‌علاقه و در فعالیت‌های اجتماعی غیرفعال است و از حزب‌های سیاسی دوری می‌کند. با این حال، ملیونها انسان زحمتکش را در برمی‌گیرد. به همین خاطر، ما باید مسایل و مشکلات آن‌ها را پیگیری کنیم، باید راه‌های پیوند با آن‌ها را بیابیم و آن‌ها را به سوی آرمان‌های خود جذب کنیم. در خاتمه باید گفت، کشف چگونگی پیوند با طبقات مختلف اجتماعی که در جبهه‌ی خلق قرار دارند؛ این امکان را در اختیار حزب ما قرار می‌دهد که در لحظه‌های تعیین‌کننده‌ی رشد اجتماعی، از حداکثر حمایت توده‌های خلق برخوردار شود.